

## انقلاب دروغین مُرد



## زنده باد انقلاب راستین

در این شماره:

- درباره‌ی آهنگی از رپر ایرانی جاستینا
- دختری به نام شب بو
- ریحانه دیر سیاسی شد اما خوب
- اخبار زنان از مصر

- انقلابی که شکست خورد اما باید از نو آغاز کرد
- شارلی ابدو
- نگاهی به قوانین جدید کوبانی

# بیمه‌ی ۵۷

سر مقاله

## انقلاب

### کاهش‌گشت خورد

ایران راهگشای توسعه ضدانقلاب فکری و اجتماعی در خاورمیانه شد و دین‌گرایی به شکل بی‌سابقه‌ای در این منطقه رشد کرد. ایدئولوژی اسلامی ذهن جامعه را به زنجیر کشید و در نبود نیروهای سکولار، چپ و انقلابی، بنیادگرایی دینی تأثیر مهمی بر افکار، نگرش و نحوه اندیشیدن آن‌ها گذاشت. اکنون بیش از سی سال است که ما در چنین جامعه‌ای زندگی می‌کنیم. در طی این سال‌ها زنان به شکل‌های مختلف در برابر قوانین و سنن ضد زن در جامعه مقاومت کردند. اما مقاومت به تنهایی کافی نیست. در دورانی که دین از اهرم‌های مهم تحکیم و تقویت بردگی زنان است، جنبش زنان نمی‌تواند نسبت به مبارزه علیه آن بی‌اعتنا باشد. جنبش واقعی زنان در ایران و خاورمیانه و حتی در جهان نمی‌تواند نسبت به دین موضع نداشته باشد. زیرا تمام ادیان بر اساس مردسالاری و پدرسالاری بنا شده‌اند. جنبش واقعی زنان در ایران زمانی موجودیت پیدا خواهد کرد که زنان نسبت به ماهیت زن‌ستیز دین و دولت دینی آگاهی پیدا کنند. آگاهی آنان به واقعیت دین موجب می‌شود که هم بقیه مردم را آگاه کنند و هم افکار و ایدئولوژی دینی را به چالش بگیرند. افکاری که فرودستی زنان در برابر مردان را برخاسته از طبیعت آن‌ها می‌داند. آگاهی به این امر و آگاهی به ماهیت زن‌ستیز دین، انقلاب فکری مهمی محسوب می‌شود که زمینه وقوع انقلاب در سطح جامعه را ممکن خواهد کرد. چرا که انقلاب امری آگاهانه است و نیازمند آگاهی انقلابی.

اگر قرار است ساختار دین و حکومت دینی در عمل و در واقعیت از هم بپاشد ابتدا باید در فکر و ذهن مردم از بین برود. در مقابل افکار سنتی و دینی که به مردم آموزش داده می‌شود و در واقع تحمیل می‌شود می‌توان افکار مترقی و انقلابی را فرا گرفت. حق و وظیفه ماست که بدانیم علل و ریشه‌های روابط ستمگرانه بین زن و مرد و تسلط بر افکار و رفتارهای زنان چیست. وظیفه بعدی، مقابله و مبارزه علیه شرایطی است که به این روابط دامن می‌زند و آن‌ها را تقویت می‌کند. امروز ستم بر زن و مبارزه برای رهایی زن از موضوعات مهم مطرح در دنیا است و اگر جنبشی حول این مسئله و در جهت تغییر وضعیت موجود به راه نیفتد، دولت‌ها همان‌گونه که تاکنون عمل کرده‌اند، راه حلشان در جهت سرکوب و خاموش کردن زنان است. دو راه بیشتر موجود نیست یا تن دادن به بردگی و محصور شدن در زنجیرهایی که بر افکار و آزادی‌مان بسته‌اند و یا پاره کردن آن زنجیرها. محو ستم بر زن و رهایی زنان تنها و تنها در تغییر و دگرگونی رادیکال جامعه کنونی و به عبارت ساده‌تر با انقلاب به دست خواهد آمد. انقلابی که در ۳۶ سال پیش به سرانجام نرسید، اکنون بیش از همیشه نیاز آن احساس می‌شود. §

ماه بهمن یادآور مهم‌ترین اتفاق سیاسی برای مردم و جامعه ایران است. اتفاقی که سرنوشت سه نسل را در بیش از سه دهه رقم زد. رخدادی که بسیاری را نسبت به انقلاب بدبین کرد و اکثریت نسل ۵۷ را پشیمان از کاری که کردند. انقلاب در فرهنگ لغت به معنای دگرگونی و تحول است. زیر و رو شدن کهنه و جایگزینی نو. دگرگون شدن هر آنچه پوسیده و غلط است با هر آنچه نوین و درست است. این‌ها مشخصه‌هایی است که اتفاقات بهمن ۵۷ فاقد آن بود. فاکتورهایی است که در بهمن ۵۷ به وقوع نپیوست. سیستمی جایگزین سیستم قبلی شد که به همان اندازه مرتجع و ستمگر بود. حکومت جدید در ماهیت تفاوتی با حکومت شاه نداشت. تفاوت مهم، دولت تئوکراتیک به جای سلطنت بود. خلاصه اینکه انقلاب ۵۷، مبارزات مردم بر علیه حکومت شاه و آمل و آرزوها و اهداف انقلاب در نیمه راه متوقف شد و به سرانجام نرسید. تغییری که در بهمن ۵۷ رخ داد نه انقلاب که ضدانقلاب بود. یکی از شاخص‌های مهمی که نشان می‌دهد انقلاب ۵۷ شکست خورد و در واقع انقلاب نبود، وضعیت زنان در حکومت به قدرت رسیده است. آن‌ها جامعه‌ای را بنیان نهادند که سرکوب و فرودستی زن شاخص اصلی آن بود.

حضور زنان در سال‌ها و ماه‌های منتهی به بهمن بسیار گسترده بود. آن‌ها به عنوان یک نیروی مستعد اجتماعی که نفعی در تداوم سیستم کهنه وقت که دربرگیرنده افکار و سنن کهنه و ضد زن بود نداشتند، پذیرای ایده‌ها و شرایط نوین، رهایی‌بخش و ضد مردسالارانه بودند. اما رهایی زنان در دستور کار نیروهای چپ انقلابی نبود. جنبش چپ انقلابی در آن زمان علیرغم سال‌ها مبارزه و تدارک برای انقلاب، دچار کمبودهایی بود که نتوانست پرچمدار ایده‌های نوین شود، این نیروی شورش‌گر جامعه را ببیند و نتوانست در مقابل نیروهای اسلام‌گرا که ایدئولوژی ضد زن و مردسالارانه را داشتند، بایستد و بنابراین بخش بزرگی از زنان پشت سر این نیروها و الگوی مذهبی آنان قرار گرفتند. جنبش انقلابی ایران در آن دوره هیچ‌گاه نقش و کارکرد دین را جدی نگرفت و هیچ کارزار فکری و عملی علیه جریانات اسلامی به راه نینداخت. نیروهای اسلامی سوار بر موج مبارزات مردم به قدرت رسیدند. آرزوهای مردم در تغییر حکومت خاکستر شد و زنان که از نیروهای مهم انقلاب بودند اولین آماج حملات رژیم اسلامی شدند. پوشش اجباری اولین برنامه آن‌ها در اجرای قوانین اسلامی و ضد زن بود. دین در سیاست ادغام شد و قوانین کشور بر اساس شریعت نوشته و اجرا شد. دین‌گرایی با تشدید پدرسالاری، تحمیل و ترویج افکار و اخلاقیات سنتی کهنه در مورد زن (به طور خاص در مورد حجاب) و جایگاه او در جامعه معنا شد. قدرت گرفتن جریانات اسلام‌گرا در

## من آتئیست هستم، من هنرمند هستم، من منتقد هستم،

# من شارل هستم

آزاده صیمی

طبقاتی در آن بیداد می‌کند، مهاجر، همیشه مهاجر است و شهروند درجه چندم، وحدت ملی، سخت معنا پیدا می‌کند. آیا کارتن خواب‌های خیابان شانزه لیزه، زنان سوری که در خیابان‌های بالای شهر پاریس گدایی می‌کنند و زنان تن‌فروش هم در این تظاهرات شرکت می‌کنند؟ افراطی‌گری اسلامی، زنان را برده می‌کند، تحت عنوان جهاد نکاح به آن‌ها تجاوز می‌کند، برحسب مذهب و سن بر آن‌ها قیمت می‌گذارد و مردم را به شکل وحشیانه‌ای سلاخی می‌کند.

در کشورهای سرمایه‌داری، در مهد تمدن و دموکراسی، شکل دیگری دارد. سکس، یک صنعت و تجارت است. سومین درآمد پرسود این کشورها، زنان تن‌فروش، برده جنسی دولت هستند. قانون! اجازه می‌دهد تا به آن‌ها تجاوز شود. مردم در کارخانه‌ها و کارگاه‌های ویتنام، بنگلادش، اندونزی و آفریقا برای تولید و دوخت برندهای اروپایی با مزد روزی ۱ دلار، جور دیگری سلاخی می‌شوند. باز هم توحش در مقابل توحش، و ارتجاع در مقابل امپریالیسم.

سالانه صدها نفر از اروپا و آمریکا به داعش می‌پیوندند. افرادی که نه مهاجر بلکه متولد اروپا و آمریکا و پرورش یافته در این نقاط هستند. در مقابل دنیای فاسد و پر از زخم سرمایه‌داری، داعش و ایدئولوژی مذهبی آل‌ترناتیویشان می‌شود. از نفرت سرمایه‌داری به دام بنیادگرایی مذهبی می‌افتند. این بزرگ‌ترین اتفاق و خطری است که موجود است. یا به این امپریالیسم پناه ببری یا به آن بنیادگرایی.

دولت فرانسه سعی می‌کند از این واقعه سود بجوید و مردم را پشت سر خود به صف کند. باید دید که پشت این تدارک که سران بیش از ۴۰ کشور دنیا در آن شرکت کردند چه استراتژی نهفته است. اولاند دست در دست نتانیاهاو، محمود عباس در کنار مرکل. بیچاره مردم غزه. آه برای کودکان صبرا و شتیلا که وقتی جان می‌دادند همه خواب بودند. برای ما مردم ایران سال‌هاست که این وقایع آشناست. کم نبودند روزنامه‌نگاران و هنرمندان مترقی که در جمهوری اسلامی به دست دولت سلاخی شدند. هنوز چند ماهی از بر سر کار آمدن دولت اسلامی نگذشته بود که حمله به روزنامه آیندگان شروع شد و رهبر «انقلاب» اعلان کرد: «اگر ما چوبه‌های دار را از همان اول برپا کرده بودیم الان با این وضعیت روبرو نبودیم». هنرمندان و نویسندگانی مانند سعید سلطان‌پور و فرخزاد تا پوینده و مختاری به قتل رسیدند. کسانی که امروز در جمهوری اسلامی حمله به شارلی ابدو را محکوم می‌کنند و از آزادی بیان می‌گویند و با افراطی‌گری چه در عراق باشد و چه در آمریکا و فرانسه مخالفت می‌کنند، همان کسانی هستند که قتل‌های زنجیره‌ای روشنفکران را مدیریت می‌کردند، همان‌هایی که اجازه آزادی بیان را از روزنامه‌نگار و عکاس و فیلم‌ساز و مردم معترض به حکومت گرفته‌اند.

همان‌هایی که محسن اصلانی را به خاطر اینکه گفت یونس پیامبر در دهان ماهی نبود، اعدام کردند. همان دولت تفوکراتیکی که بالاترین آمار خبرنگار و روزنامه‌نگار زندانی را دارد. همان کاری که دادگاه‌های

**حمله** دو جوان مسلمان فرانسوی به هفته‌نامه فکاهی «شارلی ابدو» و کشتن ۱۲ نفر، واقعه تکان دهنده‌ای بود. «شارلی ابدو»، نشریه طنزی است که تا به حال چند بار مورد حمله قرار گرفته است. نشریه‌ای که منتقد دین به ویژه مذهب مسیحیت بود اما در سال‌های اخیر اسلام را نیز نقد می‌کرد. اما فقط منتقد دین نبود. بلکه به سیاست‌های دولت فرانسه و دولت‌های دیگر، جنگ‌های امپریالیست‌ها در خاورمیانه نیز انتقاد می‌کرد. کاریکاتوریست‌ها و فکاهی نویسان شارلی ابدو به جرم به تصویر کشیدن زشتی‌ها، به سخره گرفتن خرافات و مذهب و به جرم خندیدن به تابوها به خون کشیده شدند.

این عمل اسلام‌گرایان خشم مردم را برانگیخت. اما دولت فرانسه هم بیکار ننشست.

ارتش از زمین و هوا منسجم شد و دولت اتاق بحران تشکیل داد. دولت تظاهرات «وحدت ملی» را تدارک دید که سران دولت‌های دیگر نیز در آن حضور پیدا کردند. در اینکه چنین حملاتی به مردم و روشنفکران محکوم است شکی نیست.

اینکه این اتفاق، حمله به آزادی بیان است نیز درست است. اما این همه ماجرا نیست که یک طرف محکوم موجود است و آن تروریست‌های فرانسوی وابسته به القاعده هستند. اگر عینک را درست به چشم بگذاریم، واقعیت‌ها را بهتر متوجه می‌شویم. یک طرف قضیه، مذهب است و این روزها ورژن اسلامیش. مرتجع، ضد زن، کوته‌بینی و توحش. گروه‌های افراطی مسلمان سال‌هاست که عامل وحشت و کشتار مردم هستند. اما سؤال اینجاست که پدید آمدن این افراد و گروه‌ها حاصل چه چیزی است؟ گسترده شدن بنیادگرایی اسلامی، نتیجه یک سیستمی است به اسم سرمایه‌داری که در یک سطح دولت‌های کوچک هستند و در سطح جهانی قدرت‌های امپریالیستی. این سیستم علاوه بر فقر و فلاکت و بیکاری برای اکثریت، جنگ‌های نابود کننده هم به راه می‌اندازد. جنگ‌هایی که با راه انداختن آن‌ها، امپریالیست‌ها، کشورهایی مثل عراق و افغانستان را به نابودی کشیده‌اند.

بنیادگرایی اسلامی محصول این وضعیت است. هم‌ریشه در وضعیت اقتصادی و اجتماعی این کشورها دارد و هم یک جنگ ایدئولوژیک است.

می‌گویند وقایع ۷ ژانویه، ۱۱ سپتامبر فرانسه است. پس باید منتظر وقایع ناخوشایندی از جانب حکومت فرانسه باشیم. چون آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر به افغانستان حمله کرد و بعد عراق. عراق هنوز سر پا نایستاده است. هزاران نفر کشته شدند و روز مردم بدون انفجارهای هرروزه شب نمی‌شود. هنوز زمان زیادی از بمباران مردم لیبی توسط ارتش فرانسه به نام «دموکراسی بشردوستانه» نمی‌گذرد. سوریه، کشوری که فرانسه به عنوان اولین کشور راهکار حمله نظامی به آن را پیش گذاشت، در حال احتضار است. توحش در مقابل توحش. پوسیده در مقابل پوسیده. ارتجاع در مقابل امپریالیسم.

طبقه سرمایه‌دار در فرانسه سعی می‌کند با اسم رمز «وحدت ملی» از اوضاع به نفع مشروعیت خود استفاده کند. در جامعه‌ای که تضاد

# جنگ زنان در کوبانی

نقد

نگاهی به قانون حمایت از زنان در کانتون کوبانی

رژان

از زمانی که شعله‌های جنگ در سوریه فروخته شده سه سال می‌گذرد ولی پاییز ۲۰۱۴ دوره‌ای خاص در این جنگ بوده است. دوره‌ای که با نام کوبانی و زنان جنگجوی کوبانی گره خورده است. کوبانی و دو کانتون همسایه آن، عفرین و جزیره، که توسط نیروهای کرد ارتش PYD شاخه سوری P.K.K به صورت کانتون اداره می‌شود، در نوامبر ۲۰۱۴ مجموعه قوانینی برای حمایت از زنان تصویب کرد. مجموعه قوانینی که گرچه نسبت به قوانین موجود درباره زنان در سوریه و در کل منطقه، قوانین پیشرویی است ولی در مهم‌ترین بندهایی که به رهایی حقیقی زنان منجر می‌شود، ارتجاعی عمل کرده و همچنان زنان را در قید و بند سنت و مذهب نگه داشته است. ولی این مجموعه قوانین حمایت از زنان چیست و چرا علی‌رغم پیشرو بودنش نسبت به قوانین موجود به رهایی زنان کوبانی منجر نمی‌شود؟

این نیز قانون دیگری است که برای حضانت فرزندان شرط و مرز تعیین می‌کند و حضانت فرزندان را نه به شایستگی پدر و مادر که منوط به شرط سنی می‌کند.

از خانواده گذشته و به جامعه می‌رسیم، در بند ۵ گفته می‌شود که: ۵- زنان حق تشکیل سازمان سیاسی، مدنی، اقتصادی، فرهنگی، سازمان دفاع مشروع و دیگر تشکلات مربوط به خود را دارا می‌باشند در

صورتی که با تعهدات اجتماعی منافات نداشته باشد.

ولی تفسیر اینکه تعهدات اجتماعی شامل چه چیزی است و چه چیزی می‌تواند در منافات با این تعهدات باشد باز گذاشته شده که می‌تواند در عمل به محدود کردن حقوق زنان در ایجاد تشکلهای خود منجر شود.

در نهایت می‌توان گفت که قوانین

حمایتی از زنان در کانتون کوبانی، چندان نیز به حمایت از زنان منجر نمی‌شود، این قوانین بیشتر قوانین حمایت از بنیاد خانواده در شکل سنتی آن است. گرچه که این قوانین نسبت به قوانین پیشین و حتی قوانین ممالک همسایه نظیر ایران پیشروتر بوده است و زنان کوبانی در چند ماه با مبارزه مسلحانه به حقوقی نظیر منع چند همسری یا حق شهادت برابر زن و مرد دست یافتند که خواهران ایرانی‌شان بعد از سی سال مبارزه هنوز از آن محروم‌اند، ولی به هیچ وجه متضمن رهایی زنان نیست و علت اصلی آن نیز خط فکری است که بر این قوانین حاکم است. خط فکری که برگرفته از خط فکری اوجلان رهبر پ.ک.ک است. خط فکری که برای مادری و نهاد خانواده نقش بسیار مهم و حتی مقدسی قائل می‌شود و حتی از به کار بردن واژه فمینیسم پرهیز می‌کند و به جای آن از واژه زن شناسی استفاده می‌کند. در نوشته بعدی به نقد نظریه عبدالله اوجلان درباره زنان می‌پردازیم. §

شاید یکی از روشن‌ترین نشانه‌های عقب‌ماندگی این مجموعه قوانین را بتوان در توضیح ابتدایی که در متن این قانون آمده است پیدا کرد. جایی که قانون‌گذاران نقش اصلی زنان و دلیل اهمیتی که برای رهایی زنان قائل هستند را نه خود زنان به عنوان انسان و نیمی از جامعه بشری بلکه به خاطر (۱) نقش زن در خانواده و (۲) نقش خانواده به عنوان سنگ بنای جامعه معرفی می‌کند:

«با ایمان به اهمیت نقش زن در خانواده که سنگ بنای جامعه است، آزادی او شرط اساسی برای ایجاد خانواده و نیز جامعه‌ای دموکراتیک و آزاد است»

سه بند از بندهای مربوط به ازدواج نیز به خوبی مرزهای این تفکر برای اقداماتش برای آنچه به آزادی زنان

معروف است را نشان می‌دهد. قوانینی که بیشتر نشاندهنده حمایت از خانواده سنتی است تا زن:

۱۴- طرفین می‌توانند درخواست جدایی بنمایند و طلاق نمی‌تواند تنها به خواست یک طرف صورت گیرد.

این قانون در جامعه مردسالاری که در آن زنان از ستم‌های تاریخی رنج می‌برند و در شرایط فروتری نسبت به مردان قرار دارند، عملاً امکان طلاق را در دست مردان قرار می‌دهد. چرا که زن نمی‌تواند به تنهایی و بدون توافق طرف مقابل درخواست طلاق بنماید.

۱۸- مجازات شدید، بدون تفاوت جنسیتی، در مورد خیانت هر یک از همسران در نظر گرفته خواهد شد.

این بند نیز بندی است که این بار با رنگ و لعابی بهتر، تسلط و مالکیت بر بدن زن را در چارچوب نهاد ازدواج و خانواده نشان می‌دهد.

۲۵- زن حق حضانت فرزندان را تا سن پانزده سالگی دارا است.



# کاشکی دنیا بهم یه دختر بده...

هنر

**دارم** آهنگی از جاستینا رو گوش میدم. «کاش دنیا بهم یه دختر بده... مثل مادرم نشه، سکوت نکنه، از بلندپروازباش سقوط نکنه». بیداد خاطرها پشت پلک‌هام مشت می‌کوبه، روزی رو می‌بینم که یه دختر بچه‌ی ۸ یا ۹ ساله بودم. یادم نیست چرا پدرم نزدیکی‌های ظهر از اداره اومده بود خونه. وقتی دید مادرم خونه نیست تا اومدنش منتظر شد. کمی بعد مادرم بیداش شد. هر ثانیه‌اش برام مثل سال می‌گذشت. می‌دونستم که اتفاق خوبی نخواهد افتاد. کاری از دستم ساخته نبود. رسیدن مادر همان و سیل مشت و لگدهای پدر به‌طرفش همان. تا وقتی که خودش خسته شد، زد. من و خواهرم هر چی جیغ زدیم و بدن‌های کوچیکمون رو انداختیم وسط، هیچ فایده‌ای نداشت. جرم مادرم این بود که رفته بود دنبال آرزوی بچگی‌هاش. مادرم رفته بود مدرسه. مدرسه‌ای که در کودکی‌هاش، مادرش ازش محرومش کرده بود و بعد شوهرش. مادرم تو یکی از کلاس‌های سودآموزی برای بزرگسالان ثبت نام کرده بود و باوجود سه تا بچه‌ی قد و نیم‌قد و هزار تا مشکل ریز و درشت دیگه باعلاقه می‌رفت سر کلاس. پدرم اما مخالف بود. تمام صورت و بدن مادرم سیاه و کبود شد و اون آخرین روزی بود که به مدرسه رفت. اون اولین یا آخرین باری نبود که دیدم مادرم کتک می‌خورد. هیچ وقت اون روز رو فراموش

ما کشید، این رو خوب بهم یاد داد که تسلیم شرایط نشم، که برم دنبال آرزو هام. شنیدن این آهنگ جاستینا همیشه احساس عجیبی از خشم و ناراضیتی بهم می‌ده. «تا هست تبعیضا چاره‌ش اینه که با من بزنی فریاد...» از وجود تبعیضی حرف می‌زنه که برای از بین بردنش باید فریاد زد. تک‌تک دردهایی رو که سعی داره نشون بده، من زندگی کردم. تبعیض رو وقتی فهمیدم که هر وقت برادر کوچیکم کسی رو اذیت می‌کرد یا کار نادرستی انجام می‌داد و به‌خاطر کارش به‌پدرم پناه می‌پردم همیشه بهم می‌گفت خوب بچه‌س دیگه، یا تو سن رشده روحیه‌ش حساسه ولی هر وقت من در عالم بچگی کار اشتباهی انجام می‌دادم یا رفتار بد داشتم رو تلافی می‌کردم همیشه اینو از پدر می‌شنیدم: خجالت بکش تو دیگه زن گنده‌ای شدی. یا وقتی بازی کردن تو کوچه برای من ممنوع بود ولی برای برادرم نه. یا وقتی تمام سال‌های بچگی‌مو به پدرم التماس کردم که بذار برم باشگاه یا کلاس زبان و همیشه جوابم نه بود ولی برادرم که زیاد هم علاقه‌مند به ورزش نبود از همون بچگی می‌رفت باشگاه. وقتی جاستینا می‌گه «می‌خوام بدون اجازه‌ی مرد نفس بکشه، عکس پرنده رو بی‌قفس بکشه» یاد روزی در بچگی می‌افتم که سر بریده‌ی یه دختر نوجوون رو، پدر و برادرش

توی شهر می‌چرخوندن و می‌گفتن لکه‌ی ننگ رو از بین بردیم. دخترکی که برای این قربانی شده بود که پسری تو راه مدرسه بهش متلک گفته بود و دنبالش راه افتاده بود و یکی از فامیل‌های دختر اونها رو دیده بود و به برادرش گفته بود.

«می‌خوام بدونم که زمین زراعتی نیست، واسه نرای مؤمن صیغه‌ی یه ساعتی نیست.» یاد گلشیفته و تن برهنه‌ش می‌افتم که این روزها دوباره باعث ورم کردن رگ حماقت و جهل عده‌ای زن‌ستیز شده. عده‌ای هم می‌گن اون حق اختیار و انتخاب داره و برهنه شدن یکی از انتخاب‌های اوننه. در کنار آزاد بودن حق انتخاب افراد نباید فراموش کنیم که بدن زنان در دنیای امروز شکل کالایی داره. یا در جوامع مرتجع و اسلامی باید پوشیده باشد و یا در جوامع سرمایه‌داری، هر چه لخت تر و سکسی تر بهتر است. گلشیفته یه هنرمنده و باید ببینیم این عملش به چه رویکردی خدمت می‌کنه.

خوشحال کننده‌س که یه دختر داره از منع خشونت علیه زن حرف می‌زنه و نکته‌های زیادی یادآوری می‌کنه. جای خالی پرداختن به مسائل زنان در دنیای هنر محسوسه.

هدف ما بیدار کردن آدم‌ها و امید و باور به توانایی جمعیشونه. خیلی خوبه که به دخترهامون یاد بدیم قوی و آگاه باشن ولی

این به‌تنهایی کافی نیست چون ما در جامعه زندگی می‌کنیم و سرچشمه‌ی تمام ظلم و ستم‌هایی که ازشون حرف می‌زنیم توی همین اجتماعه. تمام این خشونت‌ها و تبعیض‌ها توی همین اجتماع بازتولید می‌شن. بیداری فردی برای ما فقط قدم اوله. هدف اصلی ما گره کردن مشت‌های دیگه‌س. §



نمی‌کنم چون با تموم بچگی‌م درک می‌کردم چه ظلم بزرگی به مادرم شد. سقوط مادرم از بلندپروازی‌هاش بود. مادرم به‌خاطر ما سکوت کرد و تمام زندگیش عذاب کشید ولی باتمام بی‌سوادیش و تمام دردهایی که برای بزرگ کردن

گزارش  
ارسالی

# سرودی دیگر سر کنیم



## دختری به نام شب بو

**فقط ۱۶ سال** داشت. دختری پرشور و شرر، سرشار از زندگی، مهربان و در عین حال حساس. شب‌بوی مهربان، شب‌بوی خندان، شب‌بوی زیبا یکی از هزاران دختر این جامعه بود که قربانی مناسبات، روابط و تفکرات عقب‌مانده شد. او قربانی شد چون هیچ امیدی در زندگی‌اش نداشت مثل هزاران نوجوان و جوان این جامعه. شادابی‌اش، گستاخی‌اش و سرکشی‌اش در همه جا سرکوب می‌شد، چرا که دختر بود. یکی از دوستانش در مراسم ختم او گفت: «آن قدر در مدرسه با ما توهین می‌کنند، موهای ما را می‌کشند و به ما سیلی می‌زنند که ما روزی هزار بار دلمان می‌خواهد بمیریم.» دختران سرکش جامعه ما، دختران پرشرر، دختران عشق و آفتاب یا اعدام می‌شوند، یا قربانی اسیدپاشی، یا در زندان‌ها به سر می‌برند، یا قربانی خشونت خانگی می‌شوند و یا مثل شب بو خودکشی می‌کنند. شب‌بوی ۱۶ ساله با قرص برنج خودکشی کرد در حالی که هنوز معنای زندگی را نچشیده بود. شب‌بوی نوجوان خودکشی کرد چرا که جامعه و مناسبات و روابطش او را در هم شکسته بود. همان طور که سروه ۱۹ ساله سنندجی آنقدر تحت فشار قرار گرفت که از خانه فرار کرد و به همین دلیل توسط برادرش سر بریده شد. کسی نفهمید که پشت خنده‌های یک دختر ۱۶ ساله چقدر درد وجود دارد، ذهنش چقدر رنج می‌کشد. شب بو انتقامش را از هر آنچه او را می‌آزرد و از جامعه بی‌رحم و ضد زن با جان خودش گرفت. هزینه خشم او از اوضاع ناپه‌نجان، جانش بود. اما او شایسته مرگ نبود. نه او و نه صدها نفری که به اشکال مختلف در ایران دست به خودکشی می‌زنند، مرگ، حق و راه حل آن‌ها نیست. این روزها خودکشی پسران مسجدسلیمان به دلیل بیکاری تبدیل به بحران در این شهر شده است. ۸۶ نفر در ۹ ماه اول امسال در استان مازندران با قرص برنج خودکشی کرده‌اند. تازه این‌ها اخباری است که به گوشمان می‌رسد. صدها مورد این چنینی اتفاق می‌افتد که در هیچ جا منعکس نمی‌شود. مرگ شب بو، قلب هر کسی را که شنید پاره پاره کرد و وجودمان را آزد. اما وقتی آمار، از خودکشی روزانه ۱۱ نفر در سال جاری در ایران می‌گوید که دو نفر از آن‌ها با قرص برنج خودکشی می‌کنند، متوجه می‌شویم که با یک فاجعه در سطح جامعه روبرو هستیم. خریدن قرص برنج از عطاری‌ها به راحتی خریدن آدامس از بقالی است. هزینه مرگ ارزان‌تر از نان است. اکثریت کسانی که خودکشی راه حلشان است بین سنین ۱۸-۲۴ سال قرار دارند. مرگ شب بو و شب‌بوها یک مسئله فردی و در خود نیست. مرگ شب بو و شب‌بوها نشان از مرگ امید و زندگی برای جوانان، در جامعه از هم گسیخته و

بارانخ! سرود دیگر سر کن

من نیز مردانم که در این سوگ

یاران را

یاران خاموش گزیده نیست

اها تو مردانم که در این شب

دیوارها خسته را

تاب شنیده نیست

من نیز مردانم که یارانم شقایق را

دستر به نفرینم

از سنگ هیچ پرور کرد

من نیز مردانم که شب افسانه‌ها خود را

در گوش بیدارانه فکر کرد

اها نفر گویم

دیگر نخواهد رست در این باغ

بارانخ! سرود دیگر سر کن

شعر تو با این واژگان خسته

غملگین است

ترجیع مهر و خنجر تو

امشب نیز

چون ترجیع دوئین است

شعر به هنجار دگر بسرا

آوار خود را پرده دیگر کن

بارانخ! سرود دیگر سر کن



## نوشته‌ای از شعله پاکروان مادر ریحانه جباری

**ریحانه** دختری غیرسیاسی بود. شاد و خوشحال. مثل بسیاری از نازنین دختران ایران زمین. او در نوزده سالگی، نه آرمان‌گرا بود و نه فرازمینی. ادعایی هم نداشت. حتی در مقابل شکنجه‌هایی که شد علیه خودش اقرار کرد. ترسید. اما وقتی بزرگ شد، وقتی جهان‌بینی‌اش عوض شد، وقتی در مقابل قدرت قد علم کرد، حاضر نشد زیر حرفش بزند و بر خلاف حقیقت چیزی بگوید. او همان شکنجه‌هایی را تحمل کرد که بسیاری از سیاسیون. آرمان‌گرایانی که بعد از مدتی جلوی دوربین تلویزیون قرار گرفتند و گفتند آنچه از آنان خواسته شده بود. اسامی چنین کسانی لازم به تکرار نیست. ولی ریحانه چنین نکرد. هر چه با انواع ترفند خواستند از او نوشته بگیرند که سربندی قصد تجاوز نداشته، نوشت. هر چه با او فشار آوردند که اعتراف تلویزیونی بکند، نکرد. حتی پای چوبه دار، دوربین بردند، شاید در لحظه مرگ چیزی بگوید که اعوان و انصار سربندی به عنوان بخش متجاوز و ناپاک قدرت را خوشحال کند. اما نگفت. می‌گویند شب آخر هم مورد ضرب و شتم قرارش داده‌اند. اما نگفت. داغ تطهیر سربندی را نه فقط به دل جلال که به دل خیلی‌های دیگر گذاشت. روحش شاد دختر با غیرت این سرزمین که دیگر تنها تعلق به من، زاینده‌ی او، ندارد و دختر بسیاری از مردم مهربان ایران شده. حالا وقت آن است که همه‌مان تکلیفمان را روشن کنیم. آیا می‌بایست از کسی که در دفاع از خود در مقابل یک متجاوز مرتکب قتل شده، دفاع کنیم یا نه؟ یا بله یا خیر. حد وسط ندارد که اصلاح‌طلبانی پیدا شوند که تبصره و ماده بترانند. یا اینکه باز از ناچاری باید امیدوار باشیم که فرزندان مقامات در چنین شرایطی قرار بگیرند تا شاید تکلیف اصلاح قانون دفاع مشروع و گنجاندن بند ترس در آن روشن شود؟ امیدوارم بهترین و درست‌ترین انتخاب را بکنیم. همه‌مان، از خزر تا فارس، یکسره بگوییم ننگ بر متجاوز و آفرین به مدافع. آفرین به دخترانی که ریحانه نماینده‌شان شد.

منبع:

<https://fa-ir.facebook.com/saverayhaneh/posts/364218870405505:0>

**عصیان:** نه تنها ریحانه بلکه بسیاری زنان جوان دیگر نیز فکر می‌کنند که در جهان امروز می‌توان راحت و شاد زندگی کرد بدون آنکه سیاسی باشند. گمان می‌کنند که اگر به سیاست کاری نداشته باشند سیاست نیز به آنها کاری ندارد. اما در دنیای امروز که همه چیز از ساده‌ترین رفتارها و اخلاقیات تا بهای جان انسان با سیاست رقم می‌خورد، دوری کردن از سیاست به معنی چشم بسته رفتن به میدان جنگ است. ریحانه کمی دیر فهمید که سیاست بخشی اجتناب‌ناپذیر از زندگی هر فرد است به خصوص اگر زن باشد. اما ریحانه آن چه را که فهمید با شجاعت به عمل تبدیل کرد. §

### ادامه‌ی من آتئیست هستم، من ...

انگیزاسیون در قرون وسطی انجام می‌داد، ۳۶ سال است که در کشور ما انجام می‌شود. کسانی که امروز در پاریس علیه افراط‌گرایی اسلامی راهپیمایی راه می‌اندازند، دیروز بر سر میز مذاکره با جمهوری اسلامی دست می‌دادند و معامله می‌کردند. این‌ها هستند که دنیای ما را رقم می‌زنند. جامعه را آن‌طور که می‌خواهند برای ما می‌سازند. کسانی که امروز مردم را پشت سر خود قرار می‌دهند برای سرنوشت و جامعه آینده همه مردم دنیا برنامه می‌ریزند.

اما ما چه جامعه‌ای می‌خواهیم؟ آلترناتیو ما چیست؟ ما جامعه‌ای می‌خواهیم که عاری از دو توحش باشد. توحش بنیادگرایی مذهبی و ستم سرمایه‌داری که این نیروها جهان را بر اساس ستم و استثمار، جنگ و نابودی محیط‌زیست به پیش می‌برند و مردم را در منگنه انتخاب این دو توحش قرار داده‌اند. ما خواهان جامعه‌ای هستیم که در آن نقد مذهب و خدایان آسمانی و زمینی آزاد باشد. جامعه‌ای که در آن جوشش فکری، هنری و سیاسی در همه عرصه‌ها آزاد باشد. جامعه‌ای که در آن برده و جنس دوم وجود نداشته باشد. جامعه‌ای که، انسان، انسان است و آزاد. ما جامعه‌ای می‌خواهیم که آزاد باشد. §

نابهنجار ایران دارد. اما چرا؟ چرا جامعه ایران به اینجا رسیده است؟ چرا ما زنان این همه در خانه، مدرسه، دانشگاه، خیابان و محل کار مورد خشونت، اهانت و آزار قرار می‌گیریم؟ چرا امنیت نداریم؟ چرا این همه تن‌فروش داریم؟ چرا این همه معتاد داریم؟ چرا این همه کودک کار داریم؟ چرا این همه دختران فراری داریم؟ چرا آنقدر آمار خودکشی بالاست؟ این چه جامعه ایست که در آن سالانه بیش از ۳۰۰۰ نفر، تنها راه نجاتشان، خودکشی می‌شود؟ این چه جامعه ایست که برای زنان و جوانانش، مرگ، معنای زندگی و آزادی را دارد؟ ما فردی زندگی نمی‌کنیم که نسبت به این موضوعات بی‌تفاوت باشیم. امروز شب بو بود شاید فردا من، تو یا خواهر و برادر ما باشد. اینکه سرنوشت و تقدیر او این بود راحت‌ترین و اشتباه‌ترین تحلیل است. جامعه، این سرنوشت را برای او رقم زده در حالی که می‌توانست این گونه نباشد. مرگ، چاره او نبود. مرگ شایسته او نبود. مرگ سزاوار کسانی است که این وضعیت را برای ما خلق کرده‌اند. مرگ سزاوار کسانی است که انرژی، لبخند و مهربانی شب‌بوها را از ما می‌گیرند. مرگ سزاوار کسانی است که زندگی را از شب‌بوها دریغ می‌کنند. مرگ شب‌بوها پیام مهمی برای همه ما دارد. اینکه بدانیم در چه جامعه‌ای زندگی می‌کنیم. اینکه بفهمیم چه بلایی دارد بر سرمان می‌آید؟ اینکه فکر کنیم چرا؟ اینکه بپرسیم آیا واقعاً راهی برای نجاتمان موجود است یا نه؟ حتماً وجود دارد و آن تغییر شرایط تحمیل شده به ما است. خشم ما و شور و شرر دخترانی مثل شب بو اگر با شعور و آگاهی همراه باشد امید به زندگی، امید به تغییر و قدرت تغییر را در ما زنده خواهد کرد. راهی که سخت اما ممکن است. ممکن‌تر از مرگ و خودکشی دختران جامعه. ما انتخاب دیگری نداریم. در این مسیر است که می‌توانیم هزاران هم‌نوع و جوان و نوجوانی مثل شب بو را نجات دهیم و امیدوار کنیم به زندگی و آینده. یاد شب بو و شب‌بوها را در تلاش برای رهایی از زنجیرهایی که با مذهب و سنت و عرف بر افکارمان می‌بندند زنده نگاه داریم. §

## قتل یک زن جوان مصری در تظاهرات سالگرد سقوط مبارک



**شیما الصباغ** زن ۳۲ ساله فعال سوسیالیست مصری در تظاهرات به ضرب گلوله نیروهای امنیتی کشته شد. این تظاهرات به مناسبت چهارمین سالگرد ۲۵ ژانویه (سقوط مبارک) در نزدیکی میدان قاهره جریان داشت. دوربین‌های بسیاری صحنه گلوله خوردن او را ثبت کرده‌اند. در این ویدئوها، شیما الصباغ در کنار دیگر معترضان در حال راهپیمایی است. آنان پلاکاردهایی در دست دارند و شعار معروف قیام سال ۲۰۱۱، «نان، آزادی، عدالت اجتماعی» را فریاد می‌زنند. در فیلم صدای تیراندازی شنیده می‌شود و در تصویری دیگر، خانم صباغ، در حالی که خون از دهانش جاری است، در دست‌ها همسرش حمل می‌شود. تعداد کشته‌شدگان سالگرد ۲۵ ژانویه در سراسر مصر بیش از بیست نفر اعلام شده است. اما آمار دقیقی در این مورد در دست نیست.

**عصیان:** آنچه ۴ سال پیش در مصر اتفاق افتاد یک انقلاب نبود بلکه تغییر رژیم بود. چرا که ارتش و کلیت ساختار اقتصادی سیاسی دست نخورده باقی ماند. دقیقاً مانند آنچه در بهمن ۱۳۵۷ در ایران اتفاق افتاد. سرکوب، قتل و کشتار و بهبود نیافتن شرایط زندگی به ویژه زنان از عواقب یک انقلاب ناتمام و یا شکست خورده است. تا زمانی که انقلاب واقعی صورت نگیرد، مصر قربانیان فراوانی چون شیما خواهد داد. §

## محکومیت یک پزشک در دادگاه مصر به دلیل ناقص سازی جنسی

**یک** پزشک مصری در دادگاه تجدید نظر به جرم ناقص کردن آلت جنسی یک دختر ۱۳ ساله که به مرگ او منجر شد، به زندان محکوم شده است.

دکتر رسلان فضل که در دادگاه بدوی تبرئه شده بود، به جرم قتل غیر عمد به دو سال زندان و کار اجباری و برای ناقص کردن آلت جنسی (ختنه) به سه ماه زندان محکوم شده است. بر اساس حکم دادگاه، مطب پزشکی او هم باید یک سال بسته شود. آقای فضل پیش‌تر ختنه سه‌پیر باتج را تکذیب کرده بود.

این اولین بار است که در مصر یک فرد به جرم ناقص کردن آلت جنسی زنان محکوم می‌شود. سخنگوی گروه حقوق بشری «برابری اکنون» که از سال ۲۰۱۳ پیگیر این پرونده بوده، حکم دادگاه را «پیروزی تاریخی» توصیف کرده است.

سه‌پیر باتج در سال ۲۰۱۳ پس از افت شدید فشار خون هنگام جراحی، در یکی از روستاهای شهر منصوره در شمال مصر درگذشت. نزدیکان این نوجوان گفته بودند که او از این جراحی بسیار وحشت‌زده شده بود.

به زودی حکم دادگاه برای پدر این دختر نوجوان هم صادر خواهد شد. او هم به همراه پزشک، در دادگاه قبلی تبرئه شده بود.

بعد از مرگ یک نوجوان ۱۲ ساله در سال ۲۰۰۸، عمل بریدن آلت جنسی یا ناقص کردن آن در مصر ممنوع اعلام شد. مصر یکی از کشورهایی است که در آن بیشترین عمل مثله کردن آلت جنسی زنان انجام می‌شود. بر اساس آمار رسمی و دولتی ۹۰ درصد زنانی که زیر ۵۰ سال سن دارند، در این کشور ختنه شده‌اند. §

